

عنوان: مردان جنگ و صلح

موضوع: ایران - تاریخ

پدیدآورنده: ایمانی، محمد

نشریه: کیهان، ۸۳/۷/۴

یکم- فردا بیست و سومین سالگرد شکست حصر آبادان در پی عملیات غرورآفرین ثامن الائمه است. قریب یک سال زمان صرف شد تا دشمنی که چند روزه و به سادگی آب خوردن هزاران کیلومترمربع از خاک ایران را به تصرف درآورده و برای تصرف نهایی بندر استراتژیک آبادان هم خیز برداشته بود، با جنگ و دندان نشان دادن جبهه مقاومت نوپای اسلامی، عقب نشینی کند و دست از این بندر مهم بکشد. ۱۴ آبان ۵۹ بود که امام(ره) با آن نگاه نافذ خویش فرمود من منتظرم که این حصر آبادان از بین برود و هشدار می دهم به پاسداران، قوای انتظامی و فرماندهان قوای انتظامی که باید این حصر شکسته شود مسامحه نشود در آن. حتما باید شکسته بشود. فکر این نباشد که ما اگر اینها هم آمدند، بیرونشان می کنیم. اگر اینها آمدند خسارات بر ما وارد می کنند. نگذارند اینها بیایند در آبادان وارد بشوند. از خرمشهر اینها را بیرون بکنند. حال تهاجمی بگیرند

جنگ با ریاست جمهوری بنی صدر مقارن شده بود و او نبوغ! جنگی خود را داشت. گزارش ها از پیشروی کیلومتری ماشین نظامی یعنی ها حکایت می کرد اما او می گفت بگذارید بیایند ما زمین را می دهیم، زمان را می گیریم و بعد که آمدند محاصره شان می کنیم و دخلشان را درمی آوریم. و تا دار و دسته او بودند فرمان امام بر زمین بود. خرمشهر سقوط کرد در حالی که محمد جهان آرا و یاوران بی تجهیزاتش، در مقاومت چند ده روز نتوانسته بودند حمایت لجستیک دولت را جلب کنند هیچ، که حتی بدویراه و سرزنش رئیس جمهور را هم به جان خریده بودند. و بنی صدر که به انزوا افتاد، پیروزی کلید خورد. حصر آبادان شکست و پس از آن خرمشهر آزاد شد. دو راهبرد، غنا و کارآمدی خویش را بتدریج نشان می دادند و راهبرد امام عمق اثرگذاری خویش را عیان می کرد. امام در ادامه چنان روندی، طی پیامی، به تقدیر از رزمندگان نوشت: ان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لخاصه اولیائه. (عن امیرالمؤمنین ع)

این فضیلت بزرگ در بین فضایل بیشماري که برای مجاهدین فی سبیل الله نقل شده بیشتر جلب توجه می کند. این واژه ها با همان معنای عرفی خود، نه اسرار الهی و عرفانی که دست ما از آنها کوتاه است، بی شک گفتار و نوشتار بشر عادی از بیان آنها عاجز است. این مدال الهی بر بازوان مجاهدان، چون خورشید در نزد صاحبان اسرار غیبی و ملکوتی می درخشد. مگر این جلوه همان خلقت نیست که ابراهیم خلیل الرحمن را مفتخر کرد؟ و بارقه ای از مقام حبیب الهی نیست که در تارک افضل موجودات می درخشد؟ و مگر نازله مقام ولی الهی نیست از امیرالمؤمنین تا خاتم الاولیا که به آن اولیای الله مشرف شده؟ اگر هست (که هست) با چه بیان می توان حول آن گردید و با کدام چشم بشری می شود این جلوه را دید؟ پس بهتر اینکه من قاصر با تقدیم السلام علیکم یا خاصه اولیائالله دم فرو بندم. و این کرامت بزرگ برای مجاهدان فی سبیل الله است، چه شهید یا پیروز شوند یا نشوند. و برای شهیدان، فضایل زایدالوصف دیگر است و برای پیروزمندان عزیز فضلی جداگانه. پیروزمندانی چون این عزیزان شورانگیز... که در شکستن حصر آبادان تا شکستن دژ محکم خرمشهر تا فتح بزرگ محرم، نقش اساسی داشتند و به صورت حریف ستمگر که تا بن دندان به سلاح های آمریکا و شوروی و دیگر قدرت ها و از پشتیبانی مالی و نظامی مرتجعان منطقه مجهز و برخوردار بوده است، آنچنان سیلی زدند که داغ رسوایی آن بر جبهه صدامیان در تاریخ خواهد ماند. قدرتهای بزرگ و حامیان صدام تاکنون باید فهمیده باشند که قدرت نظامی و سلاح های مدرن هرگز نمی تواند با خشم انقلابی و مقدس ملت ها مقابله کند. دوم- خواب هم بر سر مسلمانان تاخته بود. این جمله، تعبیر بلندی بود که رهبر معظم انقلاب زمانی ضمن تبیین یورش فرهنگی- سیاسی غرب فرموده بودند. این خواب زدگی با شبیخون غرب در هم آمیخت یعنی مثلا باورمان شد که جنگ تمام شد و دشمن دست از سر ما برداشت. تاریخ و حوادث به هم پیوسته آن را از هم تفکیک کردیم، یک دوره سپری شده را دوران جنگ نام گذاشتیم و بخش زنده آن را دوره سازندگی و

اصلاحات نام نهادیم. و چون آن خط کشی مصنوعی میان جنگ و صلح-میان جنگیدن با ساختن و وسعت بخشیدن و رفاه آوردن و آزادی مدنی را بسط دادن- پدید آمد، باورمان شد که دشمنی نداریم و مدیریت و دیپلماسی و مطبوعات و دانشگاه و هنر و سینما و همه چیز عرصه سیاست و اجتماعان هم باید دیگرگون شود و از آثار و نتایج و تربیت شدگان جنگ فاصله گیرد نوعی شل شدن در راستای تن آسانی و رهایی از زحمت مراقبت و دقت و مہیای ہمیشگی بودن. شیخون فرهنگی دشمن با امتیازخواهی و عافیت طلبی به تفاهمی اعلام نشده رسید. عارضه جدید دنبال گفتمان تازه بود تا به تأیید و توجیه خویش بپردازد و چه چیز بهتر از آرمسان مہیہم و مخدوش آزادی و تحمل و تساهل؟! بی پروایی و راحت باشی آفت جان برخی سیاستگذاران و مجریان شد و هر چقدر آسودگی بیشتر طلب کردند، فرهنگ جبهه و جہاد دل آزارتر شد. و حیرت افزوده تر شد در میان طیفی دیگر که این وضع را نظاره گر بودند.

سخت نگرفتند. فریبایی و شیرینی صلح، جایی برای رصد کردن تهدیدهایی که به تلخی می زد نگذاشت. توطئه، توهم است حجم انبوهی از بار مسئولیت های وزارت ارشاد، اطلاعات، کشور و خارجه را سبک کرد. وقتی دیدبانی کم ارج شمرده شد، بتدریج تیم هایی در موقعیت تصمیم گیری قرار گرفتند که ادعا می کردند میدان و فضای کار را به طور اساسی وسعت داده اند. آمار توسعه نشریات و فیلم ها و احزاب را از همان دوره توسعه اقتصادی به رخ کشیدند و در عصر توسعه سیاسی آب و تاب دادند همچنان که تنش زدایی توسط تیمی دیپلمات با محتوایی مقلوب اجرا شد که آمار رفت و آمدها و مسافرت ها را به رخ می کشید اما تهدیدها را بدرستی منتقل نمی کرد و تمهیدی نمی اندیشید که اساساً قائل به تهدید نبود. آخر، اکنون دوران صلح بود و جنگ یک دهه پیش پایان یافته بود. سوم- جنگ یا صلح؟ آیا اساساً میان این دو می توان خط کشید تا بتوان یکی را بر دیگری ترجیح داد؟ آیا این دو در هم تنیده نیستند؟ آیا همین نوشندگان در آکادمی های امروزی ما مدام در گوش مخاطب فرو نمی کنند که جهان همان تصویری است که توماس هابز در لویاتان ترسیم کرده است نظمی جنگلی با درنده خویانی در کمین، دنیایی که قدرت حرف اول را می زند. و مگر همین منطق تسری یافته به سیاست و مطبوعات و احزاب، ادعا نمی کند که در عرصه روابط بین المللی باید رئالیست و واقع گرا بود نه ایده آلیست و آرمانگرا، باید قدرت و واقعیت را دید نه ارزش ها و آرمان ها؟ پس چه شد که میراث خواران همان فکر و فرهنگ، در عمل چه در حوزه شیخون فرهنگی و چه در نگاه روابط خارجی- به خوش بینی مطلق و سلم و سازش و مدارا و مدافعه رسیدند؟

صلح با جنگندگی و دفاع-با قدرتمندی نشان دادن و مقتدرانه عمل کردن- به دست می آید و صلح طلبی بی پشتوانه و رمانتیک (خیالی)، سیگنال ضعف به دشمن می فرستد و طمع دندان تیزکردگان را برمی انگیزد، کاری که فلسطینی ها و بقیه کشورهای عرب تا مدت ها با رژیم صهیونیستی کردند. یا رفتاری که برخی مجلس ششمی ها و همفکران دیپلمات آنها در نوع تعامل با اروپا و آمریکا نشان دادند و طرف مقابل را جسورتر کردند. براستی وقتی کسی در قواره های نایب رئیس مجلس می گفت ما نفت داریم، فناوری اتمی را می خواهیم چه کنیم یا فلان آقای نماینده در خلوت به طرف اروپایی خاطرجمعی می داد که طرح سه فوریتی ما برای امضای پروتکل الحاقی معاهده ان پی تی آماده است، چه توقعی باید از اروپایی ها و آمریکایی ها می داشتیم.

دیپلماسی با همه آداب و تعارفات و اتوکشیدگی اش، حوزه جنگ و منازعه ای پیدا و ناپیدا است، جایی که باید به مرگ گرفت و طرف را به تب راضی کرد و گرنه در کدام قاموس تخصصی، دیپلماسی را به مدافعه، امتیازدهی و وسط معرکه رفیق شدن-بلکه رفیق درآمدن با دیپلمات خارجی! در میانه بحران- و فراموشی مسئولیت اصلی تعریف کرده اند. دیپلماسی، تدبیر سخت کوشانه در محیط فرصت ها، ضرورت ها، مضیقہ ها و تهدیدهاست والا مانور در شرایطی که همه چیز فراهم است که هنر نمی خواهد. اگر در دفاع مقدس، دشمن در نهایت ضعف و پشتیبانی بود و ما در نهایت تجهیز نظامی و اطلاعاتی که جنگ ما اسطوره جهانی نمی شد. آنچه دفاع مقدس نابرابر را ضرب المثل کرد و ملت ایران را بر صدر و قدر نشاناد، همین بود که در محرومیت و محاصره و تاخت مطلق، ملتی به خدا توکل کرد و خود را یافت و فرمان رهبر را لبیک گفت. آیا دیپلماسی در دنیای امروز و با صورت بندی فعلی تحولات جهانی جز ادامه همان جنگ است و آیا می توان به جای توکل به خدا و پشتگرمی به ذخایر و ظرفیت های بالای ملت از یک سو و جهان اسلام از سوی دیگر، توکلت علی اروپا! گفت و خلع شده از آن پشتوانه الهی، پشتگرم به وعده کمک دولت هایی شد که هم در جنگ نابرابر، فرصت طلبی و خیانت را به اوج رساندند هم در محاصره اقتصادی و هم در حمایت و تجهیز اپوزیسیون فراری؟ مذاکره و رابطه بحث دیگری است اما

پشتگرמי و خاطر جمعي، خلاف عقل و مصلحت است که جز از تلقي پايان جنگ برنمي خيزد. لکننت زبان و خودکم بيني در قاموس ما نبوده و نيست. چرا بايد چنان به لکننت و نرمش سخن گفت که انگليس و فرانسه و آلمان مدعي ملت ما بشوند. آنها بنشينند در جايگاه قاضي و دادستان، و ما متهم تلقي شويم؟! مگر زخم خيانت آنها در ۸ ساله جنگ از ميان رفته است؟ اينها نشانه حقانيت ماست و ما در حوزه ديپلماسي بکل از اينها چشم پوشيده ايم و از آن پس، بيهوده مي کوشيم که ثابت کنيم بمب اتمي نداريم يا نمي خواهيم بسازيم و شهروندان مؤدب نظام جهاني هستيم! جهادگران جبهه فضيلت در دفاع جانانه و تلاش براي قدرتمندي کشور کم نگذاشتند همچنان که به همت خویش و به رغم تحریم مطلق، فناوري پيشرفته و انحصاري اتمي را ارزاني کشور کردند تا ايران به رغم ميل زورمندان وارد باشگاه اتمي شود. اينک آيا توقع بزرگي است که از ما بخواهند اين دستاورد بزرگ را به خاطر چشم غره هاي انحصارطلبان غربي، به تعطيلي و ويراني نکشانيم؟ چهارم- گفتيم گفت وگوي تمدن ها، استقبال کردند. در مجمع عمومي سازمان ملل هم تصويب شد. شعار خوبی هم بود. مخالفت نکردند هيچ، که بعدها حتي جايزه صلح نوبل را هم به يکي از ايراني ها دادند تا باورمان بيايد که مجسمه صلح در دنيا شده ايم. اما هيچ يك از اين مدال ها و تشويق ها و تحويل گرفتن ها اسباب آن نشد که سر بزن نگاه حق مشروع و قانوني ما در استفاده از فناوري اتمي به رسميت شناخته شود. صراحتا پيام دادند که تا وقتي حوزه تعارف و خوشامد است، ميدان باز است اما قدرتمند شدن و از حق خود دفاع کردن، هرگز اگل بود و به سبزه هم آراسته شد. رياست مرکز گفت وگوي تمدن ها دست بر قضا به دست کسي سپرده شد که رقت قلب فراوان داشت و دفاع ناخواسته و تحميلي در برابر رژيم خون ريز صدام را برادرکشي مي خواند. ناغافل، صدام شد برادر تني ما! همچنان که در نگاه هم قطاران، ارتش آمريکا، آزاديبخش و اروپايي ها برادر شده بودند! چرا چون برخي مسئوليت ها، غنيمت انگاشته شده بود که بايد ميان سهامداران ائتلاف ها تقسيم مي شد. تنها خط قرمز در انتخاب، نگاه حزب اللهی و جهادي بود.

... پنجم- ديشب کارگردان فيلم موج مرده-همو که مهاجر و آژانس شيشه اي و... را هم ساخته است- طي برنامه اي تلويزيوني مي گفت بعضي وقت ها مي گويم که الان موقع ساختن فيلم جنگي نيست اما وقتي مي بينم آژانس انرژي اتمي به کشور من مي گويد تو حق نداري انرژي اتمي داشته باشي و فقط از نفت بايد استفاده کنی، آن رگ فيلم جنگي ساختنم بالا مي زند... غيرت را بايد به مخاطب گفت. بي تعارف بنويسم. قصه آژانس، سيلی اي بود که خواب از سر خيلي هامان پراند و آن را بايد به فال نيك گرفت اگر عبرتي براي همه مان داشته باشد و افق نگاهمان را دورتر و گسترده تر کند.